

## تحدید آزادی به جای تأمین معیشت



محمدهادی جعفرپور  
وکیل دادگستری

لایحه‌ی جدید دولت تحت عنوان «مقابله با انتشار محتوای خبری خلاف واقع در فضای مجازی» در شرایطی ارائه شده که جامعه با انبوهی از مشکلات معیشتی، اجتماعی و محیط زیستی مانند بی‌آبی، قطعی برق، تورم، بیکاری و تنش‌های سیاسی و اقتصادی دست‌وپنجه نرم می‌کند. در چنین فضایی که انتظار می‌رود تمرکز دولت بر پاسخ به نیازهای حیاتی مردم و جلب اعتماد عمومی باشد، ارائه این لایحه نهنتها نسنجیده، بلکه به نوعی فرار به جلو و غفلت از اولویت‌های ملی تعبیر می‌شود. این لایحه، در امتداد همان نگرانی‌ها و هشدارهایی قرار می‌گیرد که سه سال پیش در پی ارائه‌ی طرح موسوم به «صیانت از حقوق کاربران فضای مجازی» مطرح شده با این تفاوت که اکنون لایحه از سوی دولت تنظیم شده و قرار است در مجلسی مطرح شود که نزدیک به سه سال بر تصویب چنین موضوعی اصرار داشته لذا وزن اجرایی و احتمال تبدیل شدن چنین لایحه‌ای به قانون بسیار بالاتر است. با وجود همه‌ی پیشینه‌ها، هشدارها و انتقادات حقوقی، شرعی و اجتماعی، همچنان شاهد پافشاری بخشی از حاکمیت بر محدودسازی فضای مجازی و اعمال نظارت سختگیرانه بر جریان آزاد اطلاعات بر خلاف مصوباتی مانند قانون انتشار و دسترسی آزاد به اطلاعات و یا منشور حقوق شهروندی و از همه مهم‌تر اصول فصل سوم قانون اساسی هستیم. ارایه‌ی چنین طرحی در حالی است که مطابق فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به‌ویژه اصولی چون اصل ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۷، آزادی‌های فردی، امنیت شخصی، آزادی اندیشه، مطبوعات و ارتباطات از مهم‌ترین حقوق بنیادین ملت شمرده شده و دولت مکلف به صیانت از آن‌هاست، نه تحدید و نقض چنین حقوقی. اصل ۲۵ قانون اساسی صراحتاً بیان می‌کند: بازرسی و فاش کردن مکاتبات و مکالمات مردم بدون حکم قانونی ممنوع است، اما در لایحه‌ی پیش‌نهادی دولت، شرکت‌های خدمات‌دهنده اینترنتی و پلتفرم‌ها موظف به ارائه‌ی بی‌قید و شرط اطلاعات کاربران به نهادهای موسوم به «ذی‌صلاح» شده‌اند، آن هم بدون تعریف دقیق از این نهادها و بدون پیش‌بینی مسیر قانونی و نظارتی. این موارد، یادآور ساختارهای امنیتی رژیم‌های سیاسی است که هیچ باوری به نظام مردم‌سالار ندارند، لذا اصرار حکومت بر انشاء چنین مقرراتی با فلسفه‌ی وجودی نظام جمهوری اسلامی، که مبتنی بر رأی مردم و رعایت حقوق شهروندی است، در تعارض آشکار قرار دارد. تشدید کنترل، بی‌اعتمادی اجتماعی می‌آورد. مطالعات جامعه‌شناختی و تجربه‌های تاریخی نیز مؤید این نکته است که انسداد اطلاعات، محدودسازی ارتباطات و حذف رسانه‌های مستقل نهنتها مانع از گردش آزاد اطلاعات نمی‌شود، بلکه بستر انتشار شایعه، بی‌اعتمادی نسبت به رسانه‌های داخلی و رشد رسانه‌های زیرزمینی و سوق یافتن مردم به رسانه‌های آن سوی مرزها را تقویت می‌کند، شاهد این ادعا مهجور ماندن صداوسیما و بی‌اعتمادی مردم به اخبار و تولیدات رسانه‌ی ملی است. علاوه بر اهمیت توجه به چنین امری که مهم‌ترین تالی فساد محدود کردن دایره حقوق و آزادی‌های عمومی سیاسی مردم است، اعمال محدودیت بی‌ضابطه بر فضای مجازی، آن هم بدون تفکیک میان نقد، تحلیل و تخریب عامدانه، در تضاد با مفاد قانون انتشار و دسترسی آزاد به اطلاعات مصوب ۱۳۸۸ است که ناظر بر شفافیت، پاسخگویی دولتمردان و دعوت مردم به مشارکت اداری کشور است. مصداق و مثال عینی اشتباه بودن تقدیم چنین لایحه‌ای را می‌توان در قیاس قانون مشهور به سوت‌زنی و محدودیت‌های تعریف شده در این لایحه دید. افزون بر این، مکانیزم‌هایی که در لایحه برای تعیین «محتوای خلاف واقع» پیش‌بینی شده، مبهم، غیرقابل نظارت و بسیار مستعد سوءاستفاده است. واگذاری تشخیص کذب بودن محتوا به هیئت‌هایی فاقد فرآیندهای روشن، این دادرسی مشخص، حق اعتراض، شفافیت در عضویت و تخصص و... عملاً راه را بر سوءاستفاده و سلیقه‌ای عمل کردن باز می‌کند. در شرایطی که کشور نیازمند اعتمادسازی، شفافیت و گفت‌وگو با مردم است، این گونه لایحه نهنتها به ایجاد آرامش کمک نمی‌کنند بلکه بر شکاف دولت‌ملت می‌افزایند. انتظار عمومی آن است که دولت به‌جای تنظیم چنین لایحه‌ی، تمرکز خود را بر رفع بحران‌های واقعی و ملموس مردم قرار دهد و با بازنگری در سیاست‌های رسانه‌ای خود، بر مدار قانون اساسی و تعهدات بین‌المللی حرکت کند. لذا لازم است خطاب به طراحان چنین لایحه‌ای تأکید کرد که حفظ امنیت ملی، مقوله‌ای جدا از تحدید حقوق عمومی است. هیچ‌کس منکر لزوم خوردن باخبر جمعی و عملیات روانی دشمن نیست؛ اما مقابله با دروغ، تنها در سایه‌ی آزادی رسانه، تقویت سواد رسانه‌ای، و ایجاد بسترهای اعتماد عمومی محقق می‌شود نه با حذف، انسداد و سانسور.

## روایت‌هایی از زندگی در روزهای پس از جنگ که همچنان در تعلیق مانده است

# جنگ ما را تکه‌وپ

عکس: آریانا

### نرگس کارخانه‌ای

خبرنگار

دست‌های زهرا هنوز با هر خبر درباره هر مورد انفجاری جدید یا صدایی شبیه انفجار بی‌حس می‌شود، تپش قلب می‌گیرد و نفسش تنگ می‌شود. او شب اول جنگ ۱۲ روزه با صدای انفجار بیدار شد. همان روز اول وسایلش‌ان را با چند مدرک شناسایی به قدر کیفی کوچک جمع کردند و گوشه خانه آماده گذاشتند. شب دوم را در راهرو خوابیدند، درحالی‌که انعکاس شعله‌های آتش انبار نفت را در شیشه‌های خانه‌شان می‌دیدند. سه روز بعد از شروع جنگ تهران را ترک کردند، اما همچنان شب‌ها خواب جنگ و انفجار می‌دید. در خواب‌هایش تصویری از این جنگ نداشت و فقط صدای انفجار را می‌شنید و خودش دنبال نجات همه بود. حالا بیش از سه هفته از آتش‌بس گذشته، او هنوز منتظر است، فکر می‌کند هر لحظه ممکن است باز هم جنگ شروع شود: «با هر خبر، دوباره انگار وارد شرایط تلاش برای بقا می‌شوم، همه چیز و همه کارهایی که تا چند دقیقه قبلمی می‌کردم و تمام برنامه‌هایم برابیم بی‌معنا می‌شود.»

به نظر می‌رسد این رد جنگ است. آن هم جنگی که دائماً سیاستمداران، همچنان از «آمادگی برای ادامه» یا «احتمال شروع مجددش» حرف می‌زنند. در واقع این رد یکی دیگر از تعلیق‌هایی است که تجربه می‌کنیم، اما این بار تعلیق چیزی که برایمان هولناک بوده. حتی اگر ما جزو آمارهای رسمی آسیب‌دیدگان جسمی یا روانی و درگیر تخریب‌های فیزیکی ناشی از بحران باشیم، ممکن است همچنان تکه‌هایی از این رنج جمعی، هنوز با ما باشد. گاهی تروما وجود ندارد، اما رنج‌ها در روند روزهای عادی ادامه پیدا می‌کنند. از طریق اضطراب‌ها، انتظار برای شروع دوباره جنگ یا یک زندگی که به حالت عادی بازنگشته است.

امیرحسین جلالی‌ندوشن، روانپزشک، باور دارد این تعلیق و ناامنی، هنوز با ما هستند: «گرچه داده‌های پیمایشی و پژوهشی نداریم اما در سطح جمعی و گروهی و در بعضی از شواهد مثل کسب و کارهایی که کوچک می‌شوند یا کسب و کارهایی که برنامه‌هایشان فعلاً به نوعی معلق شده‌اند، در واقع رفتارهایی دیده می‌شود که منعکس‌کننده وضعیت ذهنی جامعه به عنوان یک گروه بزرگ است. اگر هم آتش‌بس توسط سیاستمداران پذیرفته شده یا باور شده باشد، در نهاد جمعی ایرانی خیلی نسبت به آن قطعیتی وجود ندارد. در واقع جنگ به عبارتی پایان یافته اما لازم است برای بعد از آن افراد فرصت داشته باشند تا زندگی را از یک نقطه جدید شروع کنند.»

### باید رفت

این نقطه آغاز جدید هنوز تجربه نشده است. هنوز بوی جنگ در کارهای روزمره حس می‌شود؛ مثل حامد که می‌گوید حالا هر کاری می‌خواهد بکند، هر ایده‌ای را که می‌خواهد دنبال کند، حتی برای کارهای روزمره به این فکر می‌کند که اصلاً این کار چه فایده‌ای دارد. حالا او بیشتر و جدی‌تر پیگیر مهاجرت است: «فکر می‌کنم هر لحظه و همیشه ممکن است شرایط بد و بدتر شود.» نگرانی‌های حامد درباره عوارض جنگ هم هست، نگرانی برای اندک سرمایه‌اش: «بویل زیادی نیست،

اما همین یک مقدار هست که می‌تواند به مهاجرت کمک کند و اصلاً نمی‌دانم باید یا آن چه کنم یا چطور ارزشش را حفظ کنم، این سرمایه من به شکل مسکن است و اگر جنگ بشود حتی نمی‌توانم آن را تبدیل به پول کنم.»

شرایط حامد از روز اول اینطور نبوده، در ادامه مدام سخت‌تر شده: «اضطراب داشتم اما در روزهای اول اضطرابم فعال بود، تلاش می‌کردم اپلیکیشنی بنویسم برای شرایط جدید جنگ و ارتباط گرفتن با دوستان و اطرافیان. اما اینترنت کاملاً قطع شد. تا حد خوبی پیش رفته بودم، اما اینترنت که قطع شد دیگر اضطرابم منفعلانه بود، هیچ کاری نمی‌کردم، حتی بعد از وصل شدن اینترنت هم شرایطم همین بود. حسرت می‌خوردم که چرا زودتر مهاجرت نکردم.»

### فکرش را نمی‌کردیم

شاید بخشی از این فشار حاصل یک شوک بود. هیچ انتظارش را نداشتیم. در تهران یک روز عادی و بین تعطیلات بود. اگر کسی صدای انفجار را از فاصله خیلی دور می‌شنید ممکن بود حتی نگران هم نشود. اما بعضی، خانه‌هایشان در نزدیکی محل انفجار بود، یا خواب بودند و با وحشت بیدار شدند و منتظر ماندند خبری برسد. جنگ شده بود، در یک روز معمولی، در جایی که آسمش خانه است. در بسیاری از جنگ‌ها در جهان تا همین امروز، پیش از شروع، خبرهای زیادی از تهدید و تحرک‌های نظامی می‌آید. گرچه سخت، اما همه با این خبرها و طی چندین روز آماده از دست رفتن زندگی عادی و روزهای سخت‌تر می‌شوند اما برای ما همه چیز در یک لحظه از راه رسید.

حسام نارمک زندگی می‌کند و وقتی از این روزها می‌گوید، کمتر از خودش حرف می‌زند و دائم از حال و وضع هم‌محل‌ها می‌گوید: «صدا بسیار بسیار مهیب و شدید بود و یکسری از همسایه‌ها حتی آمدند بیرون ببینند چه خبر است. هرگز مشابه‌اش تجربه نشده بود. جمع‌بندی من این است که ناگهان شهر به جنگلی بی‌پناه تبدیل شد و یک حس ناامنی بی‌پایان ایجاد شد. الان از ۱۲ روز حرف می‌زنیم، اما در روزهایی که جنگ بود تصور این بود که این وضع حالا حالا‌ها ادامه خواهد داشت و فکر تکرار آن در آینده نزدیک خیلی ترسناک می‌کند.» جلالی‌ندوشن، روانپزشک این شرایط و شوک را حاصل انکار، به عنوان باور و سیاستی فراگیر طی سال‌ها می‌داند: «این سیاست‌گذاری مطرح حاکمیتی را نمی‌توان کم‌ان کرد؛ از روزهای گذشته روایت‌های جدیدی در حال ساخته شدن است که «ما از جنگ مطلع بودیم»، «ما رودست نخوردیم.» در واقع این صدا، که در سال‌های گذشته هم بوده است، دوباره شنیده می‌شود و به صدای بلندی تبدیل شده است. ولی این واقعیت را نمی‌شود انکار کرد که وقتی به وقایع روز اول جنگ و از دست دادن‌های آن توجه می‌کنیم در واقع معنای آن‌ها این نیست که تصمیم‌گیران نمی‌دانستند یا متوجه تحرک‌های نظامی دشمن نبودند. من فکر می‌کنم این ریشه در مسئله‌ای دارد که حالا در سطح جامعه و خیلی از این رفتارها هم می‌توان دید؛ این نوعی مدیریت است که بر یک نوع بزرگنمایی از ظرفیت‌های خودی و کوچک‌نمایی از ظرفیت‌های دشمن یا غیر خودی و دنیای بیرون استوار است و از یک اعتماد به نفس که همه کار می‌توانیم انجام

### مردم و جنگ

# اره کرد

دهیم و همه چیز می‌دانیم ناشی می‌شود. در این مواقع معمولاً احکام خیلی مثل احکام الهیاتی ساخته می‌شود که «آمریکا در حال فروپاشی است، غرب در حال فروپاشی است، اسرائیل در حال فروپاشی است و گروه گروه مردم در غرب در حال پیوستن به ایده‌های ما هستند.»

بارها در روایت‌های افراد تکرار می‌شود که «می‌دانم هیچ کاری نمی‌توانم بکنم.» این به وضوح برایشان آزردهنده است و به تمام نگرانی‌هایشان اضافه می‌کند. جلالی‌ندوشن این حس را از تجربیات قبلی ما جدا نمی‌داند: «این اتفاق بار اولی نیست که رخ داده اما این بار بها سنگین بوده و واقعیت سنگین‌تر. در گذشته هم بسیاری از تصمیم‌های خرد و کلان با چنین روایت‌هایی و با چنین خوانشی از ظرفیت‌ها و توانایی‌های خود و تخریب کردن دشمن و غیر خودی گرفته می‌شد. اما این بار داستان واقعیت سنگین بوده است و جای تردید و شک کردن و فکر کردن را مقداری باز کرده است. بخشی از تجربه ما هم نتیجه تجمع تجربه‌های قبلی است. جامعه که مدام با صدای بلندی، با حادثه‌ای از جا بپرد، بعد از چندین بار دیگر این حساسیت را نخواهد داشت. به خصوص که هر بار جامعه احساس می‌کند کار زیادی نمی‌تواند انجام دهد و پیش ببرد. حتی وقتی که آستین بالا می‌زند و در قالب شیوه‌های مسالمت‌آمیز یا مدنی تلاش می‌کند تغییراتی را در وضعیت عمومی و حکمرانی ایجاد کند نمی‌تواند. بنابراین خیلی از واکنش‌های جامعه به نادیده گرفتن می‌رسد.»

### شوک رنج دیگران

علی، معمار است. جنگ که شد چندین روز در تهران ماند و می‌گوید حتی صدا‌های انفجاری که بارها و بارها می‌شنیدم نسبتاً کمتر او را به هم ریخت. اولین بار که شرایط برایش جدی شد وقتی بود که خبردار شد یکی از خانه‌هایی که بازسازی‌اش را طراحی کرده بود، در نتیجه انفجار تخریب شده است: «بعد از دیدن جنازه پروژه‌ام در خیابان ولیعصر، به سمت تئاتر شهر رفتم، یک گروه موسیقی ۵ نفره نشستند بودند. شهر خیلی خلوت بود، برخلاف روزهای همیشه این منطقه و فضای اطراف تئاتر شهر. صدای این گروه تا چند خیابان آن طرف‌تر می‌آمد و ترکیب شده بود با صدای ضدهوابی‌ها، ساز می‌زدند و شعر دیوار از فرامز اصلانی را می‌خواندند؛ بس که زندگی نکردیم وحشت از مردن نداریم. خیلی عجیب بود.»

این لحظات برای علی حتی از صدای انفجارهای نزدیک خانه‌شان هم تکان‌دهنده‌تر بوده است، مثل گفت‌وگو با مردی که در جاده چالوس به سمت شمال دید. خانه‌اش در نارمک تخریب شده بود: «وقتی تأثیر این اتفاقات را روی بقیه دیدم همه چیز جدی‌تر شد. ترافیک سنگینی بود و برخلاف شلوغی‌های همیشه جاده چالوس، مردم در سکوت کامل عبوس بودند. ۱۲ ساعت طول کشید.» ماشین کناری علی خانواده‌ای سفرفره بودند با دختر کوچک چهار پنج‌ساله‌شان که علی شاهد همه صحبت‌هایشان و دلداری‌های پدر خانواده بود. وقتی مادر و دختر در ترافیک سنگین در ماشین خوابیدند علی با پدر که همکلام شده فهمیده خانه‌شان در محله نارمک موشکی خورده و خراب شده، خانه نبودند و وقتی برگشتند و وضعیت را دیدند، تنها کاری که کردند فقط تهران بود.